

سردابه. می گوید اگر امضا نکنید بد خواهد شد. من اینجا صدای خود را بلند کرده می گویم مرا تهدید می کنید از این بدتر برای من چه می شود؟... صدای من که بلند شد از اطراف آمدند ببینند چه خبر است. یکی از نمایندگان که در این صحنه رل بزرگی بازی می کند و با نگارنده دوست و شخص بافتوتی است، میرزا علی اکبرخان داور جای خود را تغییر داده نزدیک می نشیند و خیرخواهی می کند که اندکی ملاحظه کرده در دسری برای من فراهم نشود و چون یقین می کند امضا نخواهم کرد به حاضرین رو کرده و می گوید می رویم با فلانی در باغچه گردش کرده برگردیم. هر دو در آمده نگارنده با وسیله نقلیه یکی از دوستان خود را به منزل می رساند و داور برگشته و می گوید فردا در مجلس رأی خود را خواهد داد...»^{۳۲}

در جلسه تاریخی نهم آبان ۱۳۰۴ نیز که طرح خلع قاجاریه و تفویض اختیارات حکومت به رضاخان به تصویب رسید، داور ناطق اصلی طرفداران این طرح بود که در پاسخ ناطق اصلی مخالف (مصدق السلطنه) صحبت کرد و سخنان او بیشتر پاسخ به اظهارات دکتر مصدق بود. داور در این سخنرانی، که مهمترین نطق سیاسی او نیز به شمار می آید گفت:

«استدلال آقای مصدق دو پایه داشت. یکی قانون اساسی از نقطه نظر داخلی و یکی قانون اساسی از نقطه نظر خارجی. من هم می خواهم در این دو قسمت عرایضی بکنم. فرمودند که شما می خواهید این خانواده را بردارید و پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده نمی دانم در این پیشنهاد این مسئله را از کجا پیدا کردند؟ کجا نوشته شده آقای پهلوی باید شاه بشود؟ در این پیشنهاد که چنین چیزی نبود. حل این قضیه واگذار شده است به مجلس مؤسسان. یک نکته را گفتند که اساساً صحیح بود و آن این بود که آیا شاه باید مسئول باشد یا نه؟ من تصور نمی کنم یک نفر پیدا شود که فکرش این قدر کوچک باشد که تصور کند باید اختیار به دست یک نفر داد بدون هیچ حدی، بدون هیچ قانونی. یک شاهی که به قول ایشان هم رئیس الوزراء باشد هم وزیر جنگ هم رئیس قوا واضح است که این فکر به ضرر مملکت تمام می شود و هیچ کس هم زیر بار چنین چیزی نمی رود. من تعجب می کنم که ایشان درجه فکر من و رفقای پارلمانی خود را چرا این قدر کوچک تصور کرده اند؟...»

بعد گفتند که اگر بالاتر از این مقام بروند دیگر وجودشان دارای اثر نیست. خود ایشان می‌دانند - مخصوصاً خود ایشان که در خارج مملکت ما شاه‌های خوب و بد دیده‌اند - بعضی جاها خوب و بعضی جاها بد. بعضی جاها لایق بعضی جاها نالایق. پس می‌دانند که همان شاه قانوناً غیر مسئول عملاً وجودش موثر خواهد بود. فرق بین یک شاهی که علاقه داشته باشد به مملکت و میل داشته باشد که مملکتش بزرگ و با عظمت باشد یا یک شاه بی‌قید خیلی زیاد است. شاه ذی‌علاقه به مملکت هر قدر هم که قانوناً غیر مسئول باشد در عمل منتهی درجه اثر را خواهد داشت...

پس وقتی آقای پهلوی شاه بشوند، البته شاه خواهند بود موافق قوانین ممالک متمدنه و بطوری که مشروطیت ایران هم تصریح می‌کند غیر مسئول و فقط شاه، نه شاه و رئیس‌الوزراء و رئیس قوا و وزیر جنگ... بعلاوه در پیشنهاد نوشته نشده است که ما می‌خواهیم فلانی شاه بشود، بلکه نوشته شده که ما فلان کس و فلان خانواده را نمی‌خواهیم. یک ضدیتی از چندی به این طرف با قاجاریه ایجاد شده، شکایات از هر طرف می‌رسد و کیست که بگوید این شکایات بجا نیست؟ در پیشنهاد ما این است که برای خاتمه دادن به این بحران این سلطنت را منقرض بدانیم و فکر بعد را بگذاریم برای مجلس مؤسسان که باید تکلیف حکومت را معین بکنند...

حالا می‌رسیم به قسمت خارجی - گفتند تغییر این مواد قانون اساسی را متزلزل می‌کند - این سابقه می‌شود. اگر به سابقه رجوع می‌کردند می‌دیدند که این قانون اساسی یک مرتبه دیگر تغییر کرده. کی؟ در باغشاه کیبا تغییر دادند؟ مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک و عده دیگر از این قبیل عناصر خیرخواه نشستند و نوشتند. چون برحسب پاره‌ای مقتضیات لازم داده شده که قانون اساسی نقض شود، چهار ماده از قانون اساسی را تغییر دادند. حالا واقعاً روزی که این کار را کردند از امروز مهم‌تر بود؟ یا مواد قانون اساسی خاصه خرجی دارد؟ آن روز حق سلطنت از یک خانواده گرفته نمی‌شد، آن روز مصحلت مملکت را این‌طور تشخیص دادند. امروز که صحبت از بین بردن سلطنت یک اشخاصی - که هیچ کس به آنها علاقه ندارد - می‌شود، یک مرتبه قانون اساسی را بلند می‌کنیم و جلوه می‌دهیم و به رخ هم می‌کشیم؟ نه سابقاً یک موادی تغییر کرد ولی هیچ نشد... ما قانون اساسی را متزلزل نمی‌کنیم و مطمئن باشید تا وقتی که ایرانی به کلی از شرافت بی‌بهره نشده است هیچ کس پیدا نخواهد شد به

آن اصولی که به آن اشاره کردند دست بزنند...»^{۴۴}

نطق داور، با این که از نظر اصول منطقی بود و رضاخان هم بعد از تصاحب تاج و تخت ظاهراً مقام ریاست دولت و وزارت جنگ را به اشخاص دیگر تفویض نمود، عملاً تمام قدرت را در دست خود متمرکز ساخت و نتیجه همان بود که دکتر مصدق و سایر مخالفان تغییر سلطنت پیش‌بینی می‌کردند. رضاخان با تشکیل مجلس مؤسسان و طی تشریفات قانونی به سلطنت رسید. پادشاه داور در ازاء خدماتی که در جریان انتقال سلطنت به‌عمل آورده بود وزارت عدلیه در کابینه مستوفی‌الممالک و اختیارات وسیعی بود که در بهمن‌ماه سال ۱۳۰۵ برای انحلال تشکیلات وزارت عدلیه و ایجاد سازمان جدید دادگستری از مجلس گرفت. داور در مدت بیش از شش سال نخست‌وزیری مخبرالسلطنه هدایت نیز این پست را حفظ کرد و جمعاً قریب شش سال و هشت ماه وزیر مقتدر و بلامنازع عدلیه بود.

از وقایع مهم دوران طولانی وزارت عدلیه داور، علاوه بر تغییرات اساسی در سیستم قضائی ایران و ایجاد تشکیلات نوین دادگستری، که چهارچوب آن بعد از انقلاب هم با تغییراتی حفظ شده است، الغای کاپیتولاسیون و تعقیب و محاکمه عده‌ای از اتباع خارجی در ایران، دستگیری و محاکمه نزدیکترین یاران داور، نصرت‌الدوله و تیمورتاش، ماجرای لغو امتیاز داری و حضور داور در جامعه ملل برای دفاع از موضع ایران بود. داور در جریان تعقیب و محاکمه نصرت‌الدوله مقاومتی نکرد، ولی در مورد تیمورتاش سعی کرد از سوءظن رضاشاه نسبت به او بکاهد، ولی از این کار نتیجه‌ای نگرفت. رضاشاه که تا حدودی از داور ملاحظه داشت دستور توقیف و محاکمه او را در غیاب داور، که برای قضیه نفت به ژنو رفته بود، صادر نمود. تقی‌زاده که در این تاریخ وزیر مالیه بود درباره این ماجرا و تلاش داور برای نجات وزیر دربار معزول چنین می‌نویسد:

«رضاشاه که به مرحوم تیمورتاش ظنین شده بود، در همان وقت که حبس بود، قصدش این بود که او را در غیاب داور محاکمه کنند و از بین ببرند. متین‌دفتری که آن وقت معاون داور در وزارت عدلیه بود یک روز به هیئت وزراء آمد. رضاشاه به او گفت آن کار چه شد، این را طول نده... آن رفیقش که می‌آید رودروایستی درمی‌آید...»

وقتی که داور از سفر آمد و پیش رضاشاه رفت، مثل این که امید داشت یک طوری کمک برساند. او آدم خیلی عاقل و مدبری بود. اما عقلش نمی‌رسید که کینه شاه تا چه حد است. رضاشاه به او گفته بود دیدی این رفیقت چطور درآمد؟ روزنامه‌تایمز را نخواندی؟. تایمز از تیمورتاش دفاع کرده بود... داور گفت از کجا که انگلیسیها عمداً این کار را نکرده‌اند که به او صدمه برسد. شاه نگاهی بهش کرد و گفت این گوشه‌بیت را باز کن والا معدومت می‌کنم!

رضاشاه تکیه کلام «معدوم» داشت. همین را به من راجع به «سولت‌الدوله» قشقائی گفت... داور خیلی دلش شور زد (برای تیمورتاش) ولی راهی نداشت. دید خودش هم در خطر است. رفت و گفت بلی حق با اعلیحضرت است. وقتی اعلیحضرت با آن هوش خداداد اشتباه نکنند ما هم اشتباه کرده‌ایم. ما هم تا این حد وارد نبودیم و نمی‌دانستیم!...»^{۲۵}

در شهریور ماه سال ۱۳۱۲ که مخبرالسلطنه هدایت به دستور رضاشاه از نخست‌وزیری استعفا داد، در ترکیب کابینه جانشین نیز تغییرات کلی داده شد. یکی از دلایل تغییر کابینه عدم رضایت رضاشاه از بعضی از وزیران، به خصوص تقی‌زاده وزیر مالیه بود که در برابر بعضی از دستورات شاه مقاومت به خرج می‌داد. در کابینه جدید که به ریاست فروغی تشکیل گردید داور به جای تقی‌زاده به عنوان وزیر مالیه معرفی شد و گرفتاریهای بعدی او از همین جا آغاز گردید. ابراهیم خواجه‌نوری درباره علل تغییر کابینه و مشکلات داور در کار وزارت مالیه چنین می‌نویسد:

«پس از این که آقای تقی‌زاده در اواخر وزارتش در دارائی زیر بار زیاد کردن مالیات و فروختن خالصه نرفت و کلمه خطرناک «نمی‌شود» را گفت طبیعتاً از کار افتاد و داور از وزارت دادگستری به وزارت دارائی منتقل گردید. داور هرگز «نه» و «نمی‌شود» به شاه نمی‌گفت. به عکس هر دستوری که می‌شنید استقبال می‌نمود و بعد تمام هوش سرشار خود را صرف پیدا کردن راه انجام آن دستور می‌کرد ولی حتی المقدور صرفه و صلاح کشور را هم از نظر دور نمی‌داشت...»^{۲۶}

تقی‌زاده در خاطرات خود مکرر به داور اشاره کرده و از آن جمله درباره دوران

۴۵- زندگی طوفانی... صفحات ۲۳۲ تا ۲۳۴

۴۶- بازیگران عصر طلائی... صفحه ۲۴

نصدی او در وزارت مالیه چنین می‌نویسد:

«یک شب داور آمد منزل من. او همه چیز را بدون استثناء به من می‌گفت. وقتی از در آمد به فرنگی گفتم من «آمبراسه» هستم، یعنی خیلی حجالت می‌کشم. گفتم مگر چه شده؟ گفتم آخر من جای شما را گرفته‌ام. من خندیدم و گفتم حالا جای کسی را گرفتن و آمدن و رفتن معنی ندارد. اختیار در دست خود آدم نیست... گفتم والله من این کار را نمی‌خواستم و از این کار می‌ترسم. او یک وحشت غریبی از مالیه داشت. داور آدم خیلی خیلی عاقلی بود. بلکه اول عاقل بود. آخرش گفتم برای چه وحشت می‌کنید. من که این قدر طلا جمع کرده‌ام، علاوه بر تهیه طلا من خست را به جانی رسانده بودم که در ایران دیده نشده بود. وقتی از وزارت مالیه رفتم تا آن روز علاوه بر تمام بودجه و مخارجات معادل یک ثلث کل بودجه سالیانه مملکتی علیحده پول نگهداشته بودم...»

گفت فلانی من همه اینها را می‌دانم. درد من جای دیگر است. خیلی وحشت داشت. گفت خلاصه یک کلمه به شما بگویم. از شما رودروایستی داشت از من ندارد، بلای من این است. راستش هم همین بود. به من خلاف قاعده نمی‌توانست بگوید که مال فلانکس را بگیرید، ولی به او هر چیز می‌توانست بگوید. داور عقیده داشت کارها که به اینجا رسید آدم باید خودش را از بین ببرد... آخر هم همین کار را کرد.

خلاصه قضیه این بود که رضاشاه دادن ارز را سخت قدغن کرده بود و می‌گفت رقم آن ولو این که خیلی کم و جزئی باشد باید به اطلاع او برسد. به کسی مقداری ارز داده شده و آن مطلب به اطلاع رضاشاه رسیده بود. امیر خسروی (رئیس بانک ملی) را صدا کرده بود که این ارز برای چه داده شده است. او که آدم خوبی هم نبود می‌گوید آن را وزیر مالیه تجویز و تصدیق کرده است. رضاشاه سخت متغیر می‌شود و به داور پرخاش می‌کند. به طور غیرعمد کلمه «پدر سوخته» از زبانش جاری می‌شود. از این واقعه حال داور دگرگون می‌شود... از آنجا به وزارت مالیه می‌رود و رئیس اداره تریاک را می‌خواهد و می‌گوید به من گزارش داده شده است که تریاکهای شما خالص نیست. او می‌گوید همه آزمایش شده و درست است. داور می‌گوید درست نیست من باید شخصاً آن را بدهم به آزمایش. به این عنوان مقدار نیم کیلو از او می‌گیرد و در کیف خود جای

می دهد...»^{۲۷}

تقی زاده سپس به جریان خود کشی داور اشاره می کند، ولی ابراهیم خواجه نوری در شرح علل خود کشی داور به حالت افسردگی و پریشان حالی او در هفته های قبل از اقدام به خود کشی، که از فشار کار زیاد ناشی شده بود اشاره کرده و می نویسد: «داور با چنین روحیه خسته و اعصاب ضعیف و مریضی یک روز پیش شاه رفت و از قضا مورد تغیر سخت واقع شد - این تیشه آخری بود که باید سرو را از پا در آورد - داور از دربار که خارج شد تمام روز را بنا به عادت در اداره و کمیسیونها گذرانید ولی در واقع مثل ماشینی بود که کوکش تمام شده ولی باز مدتی به خودی خود می گردد. آن شب دیروقت به منزل رفت و به محض ورود به خانه اول به اتاق بچه هایش رفته و آنها را بوسید و برای آخرین دفعه نگاه طولانی به هر یک از آنها کرد، بعد به اتاق دیگر رفته، در را از تو بست و روی صندلی نشسته سیگار پشت سیگار روشن نمود و مثل تمام کسانی که لحظه آخر را نزدیک می بینند، تابلوی مفصل زندگانی خود را از نظر گذرانید و مخصوصاً به خاطرش آمد که چگونه به نقشه تغیر سلطنت کمک کرد - چگونه چطور اصل قانون اساسی مربوطه را اصلاح نمود و قریب هفتاد تن از وکلای را یکی یکی با اتومبیل به خانه سردار سپه کشید و در آنجا به هر نحوی بود از شان امضا گرفت و سلطنت جدید را بعد از به آب افتادن جمهوری عملی نمود، و چه ها و چه ها کرد... آیا تمام این کارها به نفع ایران بود یا ضرر؟... این خیالات گاهی مرتب و گاهی مفشوش در مخیله اش دور می زد، تا پاسی از شب گذشت و کم کم افق فکرش تاریکتر شد. آن وقت سم مهلکی را که در گیلان روی میزش حل شده بود برداشت و نوشید... صبح روز بعد از آقای وزیر مالیه مقتدر و محبوب و پر حرارت جز کالبد سردی در اتاق نیافتند...»^{۲۸}

خبر خود کشی داور را همان روز صبح به رضاشاه اطلاع دادند. رضاشاه از شنیدن این خبر بهت زده شد و اولین عکس العمل او در برابر این واقعه غیر مترقبه این بود که دستور داد روزنامه ها از درج خبر خود کشی او خودداری نمایند، ولی چون نمی شد خبر مرگ داور را پنهان نگاه داشت قرار شد خبر به این صورت منعکس شود که داور دچار سکت قلبی شده و به طور ناگهانی در گذشته است. داور قبل از اقدام به خود کشی

۲۷- زندگی طوفانی... صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۱

۲۸- بازیگران عصر طلایی... صفحات ۲۷ و ۲۸

دو نامه یکی به عنوان همسرش و دیگری به عنوان رضاشاه نوشته بود که مضمون آنها فاش نشد.

صحنه مرگ داور و چگونگی تشییع جنازه او را دکتر مهدی آذر از زبان مرحوم الهیار صالح که در آن زمان معاون داور در وزارت مالیه بوده است چنین نقل می‌کند:

«آن روز صبح (بیست و یکم بهمن ۱۳۱۵) هنگامی که پیاده عازم وزارت دارائی بودم، ناگهان راننده داور اتومبیل داور را جلو من متوقف کرد و گفت: حال آقای وزیر خیلی بد شده است. خانم مرا فرستادند که شما را منزل ایشان ببرم. من با عجله سوار شدم و رفتم. در راه از راننده پرسیدم چه اتفاق افتاده است؟ او همان را که اول گفته بود تکرار کرد.

به منزل داور که رسیدیم مرا به اطاق خواب داور هدایت کردند. خانمش بسیار مشوش و گریان بود. گفت صبح وقتی دیدم که داور به عادت همه روزه از خواب بلند نمی‌شود نگران شدم. دنبال دکتر فرستادم. او بعد از معاینه گفت متأسفانه فوت کرده است. در ضمن استکان بزرگی را که داور در آن تریاک حل کرده و خورده بود و تکه‌های ریز تریاک را که روی میز کنار تختخواب مرحوم داور بود نشان داد و گفت اینها را دکتر با انگشت از دهان او درآورده است.

من از تأثر و حیرت چند لحظه‌ای درماندم، بعد با عجله به همکاران و دوستان دیگر داور تلفن کردم که زودتر بیایند تا ترتیب تشییع و دفن او را بدهیم. طولی نکشید که عده‌ای آمدند و تابوت و ماشین حمل جنازه هم حاضر شد.

جنازه مرحوم داور را در میان گریه و زاری اهل منزل و دیگران در تابوت گذاشتند و چند نفر از اعضای وزارت دارائی آن را به دوش گرفتند. هنوز مسافتی طی نشده بود که ناگهان یک افسر شهربانی از راه رسید و پس از مشاهده کسانی که تابوت را بر دوش گرفته بودند داد زد «مگر چهار تا حامل پیدا نمی‌شود که جنازه را بردارند، چرا شما تابوت را برداشته‌اید؟» و به پاسبانی که پشت سرش بود امر کرد که چهار نفر حامل از سرکوچه صدا کند تا تابوت را بردارند.

آقایانی که تابوت را بر دوش گرفته بودند، در اثر داد و فریاد و تغیر افسر ناچار آن را به زمین گذاشتند و کنار ایستادند، اما به واسطه آن که انتحار و فوت داور واقعه کم

اهمیتی نبود خبر آن به سرعت در شهر شایع شد و عده زیادی از مردم در کنار خیابان برای تماشای تشییع جنازه ایستاده بودند و جمع کثیری از دوستان داور و اعضای وزارت دارائی و ادارات دیگر در سرکوچه جنب مسجد سپهسالار حاضر شده بودند تا در تشییع شرکت کنند، ولی با مشاهده افسر شهربانی و تفریهای او از تشییع جنازه صرفنظر کردند و هر یک از کوچه‌های فرارفتند... من و چند نفر دیگر از کسان داور برای کفن و دفن او دنبال جنازه رفتیم و در جایی که وصیت کرده بود به خاکش سپردیم...»^{۶۱}

داور هنگام مرگ ۵۱ سال داشت و ده سال آخر عمر خود را بی‌وقفه وزیر عدلیه یا مالیه بود. بازیگری او در صحنه سیاست ایران از روز آشنائی با رضاخان در سال ۱۳۰۰ و نمایندگی دوره چهارم مجلس به بعد، پانزده سال به طول انجامید.

www.KetabFarsi.com

نخست‌وزیران بی‌اختیار

سرگذشت شنیدنی مخبرالسلطنه، مردی که بیش از شش سال نخست‌وزیر رضاشاه بود - نامه جالبی از مخبرالسلطنه به رضاشاه که موجب برکناری او شد - محمود جم، نخست‌وزیر محرم رضاشاه - وقایع مهم دوران زمامداری جم - متین‌دفتری چرا به نخست‌وزیری انتخاب شد؟ - آیا متین‌دفتری قصد کودتا علیه رضاشاه را داشت؟ - داستان برکناری و کتک خوردن متین‌دفتری از رضاشاه - انتخاب منصورالملک به نخست‌وزیری بزرگترین اشتباه سیاسی رضاشاه بود...

از نخست‌وزیران دوران سلطنت رضاشاه، به جز فروغی و مستوفی‌الممالک که کم و بیش اختیاری از خود داشتند، دیگران مسلوب‌الاختیار و مجری اوامر ملوکانه و به قول تقی‌زاده «آلت فعل» بودند. مخبرالسلطنه هدایت که بیش از شش سال نخست‌وزیر رضاشاه بوده است خود به صراحت به این امر اعتراف می‌کند و می‌نویسد «در این دوره رأی رأی پهلوی است. وزراء واسطه بین وزارتخانه و شاه، نقیر و قطمیر باید به عرض برسد و آنچه امر شد اطاعت می‌شود» و در جای دیگر در یادداشتهای روز ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ که به دستور رضاشاه از نخست‌وزیری استعفا می‌دهد همین مطلب را به نحو دیگری بیان کرده و می‌نویسد: «در دوره پهلوی هیچ کس اختیار نداشت. تمام امور می‌بایست به عرض برسد و به آنچه فرمایش می‌رود عمل کنند. یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطرنشان کردم این بود که عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند و مسئولیت

بی‌اختیار معنی ندارد... تصدیق مانندی فرمودند لیکن ترتیب اثری داده نشد...»^۱

مهدیقلی خان مخبرالسلطنه، که در اواخر قاجاریه نام خانوادگی هدایت را برای خود انتخاب کرد، در سال دوم سلطنت رضاشاه در سن شصت و شش سالگی به نخست‌وزیری انتخاب شد و شش سال و سه ماه در این مقام باقی ماند. مخبرالسلطنه در سال ۱۲۴۰ هجری شمسی متولد شده و در چهارده سالگی همراه برادر بزرگترش مرتضی‌قلیخان (صنیع‌الدوله) به اروپا رفت و در برلن مشغول تحصیل شد. در مراجعت از آلمان در تلگرافخانه استخدام گردید و در ضمن معلم زبان آلمانی دارالفنون بود. در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی که مخبرالملک (پدر مرتضی‌قلیخان و مهدیقلی‌خان) درگذشت برادر بزرگتر به لقب صنیع‌الدوله و برادر کوچکتر به لقب مخبرالسلطنه ملقب گردید.

مخبرالسلطنه بعد از گرفتن این لقب، نخست به ریاست پست تهران و سپس ریاست پستخانه و گمرک و تلگرافخانه آذربایجان منصوب شد، و بعد از عزل میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) به اتفاق او سفر دور و درازی به اروپا و آمریکا و چین و ژاپن نمود و در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی به ایران بازگشت. مخبرالسلطنه چند روز پس از مراجعت به تهران به حضور مظفرالدین‌شاه رسید. خاطرات او از این شرفیابی و افکارش درباره شاه قاجار خواندنی است:

«مظفرالدین‌شاه دو سفر به فرنگ رفته است. دنیای آباد را دیده است. میل به آبادی ندارد؟ دارد. مانع چیست؟ دیوار جهل و ظلمت اطراف او را گرفته است. از عین‌الدوله، امیربهداد و امثال اینها چه انتظار باید داشت. ناصرالملک و صنیع‌الدوله و امثال اینها خانه‌نشینند. حرفشان به مفت نمی‌ارزد... گاه برای من این فکر می‌آمد که اصرار مظفرالدین‌شاه در مراجعت من کسب اطلاع از اوضاع ژاپن است که دولت آسیائی است و ترقیات اروپائی کرده است. زودتر بروم بگویم شاید اثری داشته باشد.

«روزی در اطاق برلیان شرفیاب شدم. نوبتی دیگر در فرح‌آباد مشرف شدم. جرگه معتاد دور شاه را گرفته بودند و همه روی زمین نشسته مجلس به مزاح می‌گذرد. از من پرسیدند پسر بحرینی بدگل‌تر است یا ژاپنی‌ها. می‌بایست عرض کرد که به بدتر کیبی او در ژاپن ندیدم که تفریحی بشود. یادم از رویاهای خودم آمد. بین تفاوت

راه از کجاست تا به کجا...»^۲

مخبرالسلطنه مدتی بیکار بود تا این که به ریاست مدرسه نظام گمارده شد. در خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه صورت دقیق مخارج این مدرسه در یک سال آمده که در مقایسه با ارقام هزینه‌های امروزی خواندنی است. مخبرالسلطنه برای اداره این مدرسه با یکصد شاگرد و لباس و نهار، طی یک سال فقط ده هزار و سیصد و شصت و یک تومان خرج کرده است. مواجب ماهانه ده نفر معلم این مدرسه هم فقط سیصد تومان (بطور متوسط نفری سی تومان) بوده است!

مخبرالسلطنه درباره نهضت مشروطیت و احوال مظفرالدین‌شاه و چگونگی امضای قانون اساسی از طرف شاه در دم مرگ هم خاطرات جالبی دارد و با قلم شیرین و طنز آلود خود می‌نویسد:

«راهی که مردم جستند توسل به سفارت انگلیس بود، از سفارت منع و تشویق توأم می‌شد. کاشف به عمل آمد قبلاً تعدادی مبالغ در سفارت تدارک شده بود. حاجی محمدتقی بنکدار با مقداری دیگ و دیگ‌بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت و پز به دو معنی وارد سفارت شد. عنوان تقاضای عدالتخانه است. باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشتها در کار...»

شبی صنیع‌الدوله، حاجی محمدتقی شاهرودی و نگارنده به سفارت رفتیم... مخارج آن بساط از کجا می‌رسید معلوم نشد. همه قسم حدس می‌شود زد. دم خروس هم پیدا است. به ضرورت عین‌الدوله استعفا کرد. میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله مردی نرم با دمی گرم به جای او آمد. آنچه به خاطر دارم علما به شهر آمدند. یکی از اجزای سفارت به صاحبقرانیه رفته و دستخط را آورد و آن قول تأسیس عدالتخانه بود. سفارت خلوت شد...

صنیع‌الدوله، محتشم‌السلطنه، مشیرالملک، مؤتمن‌الملک و نگارنده معین شدیم نظامنامه انتخابات را بنویسیم. مظفرالدین‌شاه مزاجاً دمکرات بود. روزی مرا به فرح‌آباد خواست. در ایوان راه می‌رفت. جز سید بحرینی کسی نبود. نوبتی به من نزدیک شدند. آهسته سؤال فرمودند ژاپن مجلس دارد؟ عرض کردم هشت سال است...

باری من در محل مدرسه نظام که مدرسه را به دارالفنون انتقال داده بودم

انتخابات را به جریان انداختم. از برای دولت انتخابات اول خرجی برنداشت. نظار بلاجرت انتخابات را انجام دادند. سماوری دایر بود به خرج مشتری. از ولایات به تدریج و کلا می‌رسند. در مدرسه نظام جا تنگ بود، به عمارت بهارستان انتقال کردند. و کلا مشغول نوشتن قانون اساسی شدند. و کلاهی اصناف هم شب در منزل صدیق حضرت جمع می‌شدند و درس مشروطیت می‌خواندند...

من سعی در انجام کار داشتم که فرصت از دست نرود. اگر به نعل می‌گذشت مظفرالدین شاه از دست می‌رفت و مشکل بود وسیله انتخابات به دست بیاید. نیت شاه را جز من کسی نمی‌دانست. همه کناره‌گیری می‌کردند... مظفرالدین شاه سخت نالان بود. دکتر دامش آلمانی را برای معالجه خواسته بودند و نظر به اعتماد شاه چهل روز من در دربار خوابیدم و ترجمه دستور دکتر می‌کردم. معلوم بود که حال شاه به شدنی نیست... چهل شب که من مجاور گلستان بودم جهنم می‌گذشت. یک شب تا صبح پای رختخواب شاه نشسته‌ام و از ژاپن حکایت کرده‌ام. سرم را هم پائین کرده‌ام. چشمم را به قالی دوخته‌ام. خانمها در چادر نماز دور رختخواب نشسته‌اند. گاهی تصور می‌رفت شاه خوابش برده باشد. سکوت می‌کردم و آرزوی فرار. این طور نبود، می‌فرمودند بگو... روز به روز حال شاه بدتر می‌شود و رقت آور است. دکتر دامش اظهار کرد که شاه هفته‌ای بیشتر دوام نخواهد کرد و قانون اساسی حاضر نبود. دکتر را حاضر کردم که شاه را به هر تدبیر نگاه بدارد. قانون حاضر شد. وثوق الدوله نزد صنیع الدوله آورد... گرفتن امضا را به وزیر همایون واگذار کردیم که به مزاح قانون را به عرض برساند. دغدغه از اطراف بسیار می‌شد، ولی قانون به امضا رسید. شاه شب ۱۴ ذی‌قعدة ۲۴ جهان فانی را به درود کرد. رحمة الله علیه...»^۳

مخبر السلطنه پس از مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی شاه هم واسطه دربار و مجلسیان بود و در تدوین متمم قانون اساسی و تأیید آن از طرف محمدعلی شاه نقش مهمی ایفا کرد. مخبر السلطنه برای اولین بار در اسفندماه سال ۱۲۸۵ در دولت سلطانعلی خان وزیر افخم به سمت وزارت علوم که بعدها به نام وزارت معارف یا فرهنگ تغییر نام داد معرفی شد و این سمت را در دولت بعدی به ریاست میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین السلطان) حفظ کرد. در آبان‌ماه ۱۲۸۶ به وزارت عدلیه منصوب شد و در

اسفندماه همین سال به وزارت علوم برگشت. در سال ۱۲۸۷ به جای عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از حکومت آذربایجان استعفا کرده بود به سمت ایالت آذربایجان منصوب شد. واقعه توپ بستن مجلس در همین زمان اتفاق افتاد و مخبرالسلطنه در آغاز استبداد صغیر از حکومت آذربایجان استعفا کرده به آلمان رفت.

مخبرالسلطنه بعد از فتح ملیون و خلع محمدعلی شاه به ایران بازگشت و مجدداً به حکومت آذربایجان منصوب شد. در سال ۱۲۹۱ به حکومت فارس رفت و سه سال در آنجا ماند. بعد از مراجعت به تهران به نمایندگی مجلس چهارم انتخاب شد و در سال ۱۲۹۶ در دومین کابینه عین الدوله در عصر مشروطیت به وزارت عدلیه منصوب گردید و این سمت را در کابینه مستوفی الممالک هم حفظ نمود. در تیرماه سال ۱۲۹۹ مخبرالسلطنه در کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله که پس از سقوط حکومت وثوق الدوله بر سر کار آمده بود به وزارت مالیه معرفی شد، ولی کمی بعد از معرفی کابینه برای حل مشکلاتی که بر اثر قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان پیش آمده بود به آذربایجان اعزام گردید.

قیام خیابانی و چگونگی کشته شدن او در حکومت مخبرالسلطنه از مهمترین وقایع زندگی سیاسی مخبرالسلطنه است و به همین مناسبت توضیحات مفصل تری درباره آن ضروری به نظر می رسد. قیام خیابانی به دنبال تخلیه آذربایجان از نیروهای روسیه و عثمانی در پایان جنگ بین الملل اول و امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس روی داد. قیام خیابانی را برخی از تاریخ نویسان به عنوان یک قیام تجزیه طلبانه محکوم کرده اند و شرح مفصل داستان این قیام در «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» کسروی هم تا حدی مبین این مطلب است که خیابانی سودای حکومت در سر داشت و هرچند دعوی آزادی ایران را می کرد، چون می دانست به حکومت بر ایران دست نخواهد یافت مقدمات فرمانروائی بر آذربایجان را فراهم می آورد. ولی یکی از همقطاران و همزمان خیابانی به نام حاج محمدعلی آقا بادامچی در شرح حال شیخ محمد خیابانی که در سال ۱۳۰۴ از طرف مؤسسه ایران شهر در برلین چاپ شده این ادعا را رد کرده و می نویسد «دمکراتها و قائد و لیدر محبوبشان (خیابانی) غیر از وطن پرستی و حفظ عظمت ایران و تأمین آزادی و تحکیم قانون اساسی نظر دیگری نداشته و لعنت می فرستند به آنهایی که پا از راه اغراض فاسده یا به جهت عدم بصیرت و اطلاع دمکراتها را آشوب طلب نامیده یا به

آنها تهمت تجزیه آذربایجان را از ایران بزنند...»^۴ آقای بادامچی می‌نویسد اصولاً انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از عوامل اصلی قیام خیابانی بود و از روزنامه تجدد که به مدیریت مرحوم خیابانی در تبریز منتشر می‌شد این جمله را نقل می‌کند که پس از امضای قرارداد نوشته بود «مادامی که این قرارداد از تصویب مجلس نگذشته ما آن را بیش از یک ورق پاره چیز علیحده نمی‌دانیم و به آن ترتیب اثری نمی‌دهیم...»

ملک‌الشعراء بهار نیز در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» درباره قیام خیابانی اشاراتی دارد و از آن جمله می‌نویسد «در این هنگام (پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و پیشروی بلشویکها در قفقاز) در آذربایجان ما زمزمه بر ضد دولت مرکزی و عاقد قرارداد بلند شد و در ۲۰ رجب ۱۳۳۸ صاحب‌منصبان سوندی نظمی را دمکراتهای تبریز بیرون کردند و به تدریج قیام شیخ محمد خیابانی که از وکلای دوره دوم مجلس و متمایل به دمکرات بود و رفقایش همه دمکراتهای معروف تبریز بودند علنی گردید و منجر به آن شد که آذربایجان را «آزادی‌ستان» نام نهادند و مجاهد ترتیب دادند و در صدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند». ملک‌الشعراء بهار در قسمت دیگری از همین کتاب به چگونگی شکست قیام خیابانی و کشته شدن او پس از قریب شش ماه حکومت بر آذربایجان اشاره کرده و می‌نویسد «مشیرالدوله، مخبرالسلطنه را به ایالت آذربایجان که آن روزها «آزادی‌ستان» نام یافته بود برگماشت. مشارالیه چون خود دمکرات بود می‌دانست با دمکراتها چگونه باید معامله کرد. بنابراین موفق شد جای خود را گرم کند تا مثل عین‌الدوله (استاندار سابق) از ساعت اول زیر پایش را جارو نکنند... پس از آن به معاونت دسته‌ای قزاق بر حزب قیامیون تاخته و کار خیابانی را بساخت و نعش او را که در زیرزمین خانه‌ای از طرف قزاقان تیرباران شده و یا به قول مخبرالسلطنه خودکشی کرده بود بیرون کشیدند...»^۵

خود مخبرالسلطنه نیز درباره ماجرای خیابانی شرح مفصلی نوشته و پس از اشاره به سوابق دوستی و آشنائی خود با خیابانی و نقل نامه‌ای از خیابانی خطاب به خود، که

۴- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی. از انتشارات ایران‌شهر. چاپ ۱۳۰۴ برلین.

۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه) ... جلد اول. صفحات ۴۹ تا

در آن مخبرالسلطنه را «هم مسلک محترم» خطاب کرده چنین می نویسد:

«دولت در امر آذربایجان مردد است. من به احوال تبریز آشنا بودم و قیام را بازی می دانستم و تصور مخالفت نمی کردم. در هیئت گفتم آذربایجان را به مفت نمی شود از دست داد ولو کار به جنگ در قافلان کوه بکشد. من حاضرم به آذربایجان بروم. در جلسه شنبه ششم ذیحجه تصمیم گرفته شد. من سه شنبه نهم حرکت کردم...»

خیابانی به وثوق السلطنه (وزیر جنگ کابینه مشیرالدوله) تلگراف کرده بود فلانی تنها بیاید. من هم تنها رفتم. در زنجان یک روز توقف شد. در میانه نماندم. قبلاً به بهاء السلطان تلگراف کرده بودم عده ای سوار در میانه حاضر کرده بود. همه جا در راه خرمنها نکوفته مانده و گله ها در حصار محصورند و رعایا از ترس شاهسون تفنگ به دست در برجها نشسته اند. این است احوال آزادی ستان که آزادیخواهان برای نجات آن دامن به کمر زده و قیام فرموده اند. به قعود هم معتقد نیستند و از تهران وجوه متوقعند. معلوم نیست برای آزاد بودن ایران به چند جمهوری باید تقسیم شود. گیلان و آذربایجان پیش قدمند...»

مخبرالسلطنه سپس به تفصیل شرح می دهد که چگونه سعی در مذاکره و مصالحه با خیابانی داشته و خیابانی حاضر به ملاقات و گفتگو با او نشده و سرانجام کار به دخالت نیروی قزاق کشیده است. مخبرالسلطنه چگونگی کشته شدن خیابانی را هم این طور شرح می دهد:

«ظهر راپرت واقعه رسید. معلوم شد دختر بچه ای به پست سه نفر قزاق می گوید خیابانی در فلان خانه در زیرزمین است. قزاقها کسب تکلیف کرده وارد خانه می شوند. بین حیاط و زیرزمین چند تیر ردوبدل می شود. تیری به دست یک نفر قزاق می خورد، تیری هم به پای خیابانی و تیری هم به سرش... گفتند تیر سرش را خود زده است. مؤید این قول نوشته ای از بغلش درآمد که چون نخواستم تسلیم شوم انتحار کردم. عین نوشته «رفقا خدا حافظ. چون تنها ماندم و نخواستم دستگیر شوم خودم را کشتم. بعد از این سست نشوید. مرام را تعقیب کنید. از بازماندگان من غفلت نکنید. کسی را ندارم تمام دارائی مرا به غارت بردند. این بود آزادیخواهی مخبرالسلطنه ۲۲ سنبله محمد خیابانی»

اگر تجزیه مملکت آزادیخواهی است بنده آزادیخواه نیستم. آزادیخواهی من همین قدر بود که با سمت حکومت، قزاق را از استقبال منع کردم. ده روز در منزل

ساعداالسلطنه نشستیم و نصیحت کردم و قسمی به آن جنجال خانمه دادم که تلفاتی نشد. باز کسی که به کسان او رسید من بودم.

روز دیگر از طرف نظمیهمه همهمه شنیده شد. صدای کف زدن و فریاد... گفتم چه خبر است؟ گفتند نعش خیابانی را آورده‌اند مردم جمع شده‌اند و دست می‌زنند و می‌اهو می‌کنند و می‌خواهند دور بازار بگردانند. فوق‌العاده متأسف شدم گفتم ببرند در سید حمزه محترماً دفن کنند. دو سه ناسزا هم به این جماعت کوفی گفتم که تا دو روز قبل پای نطق او دست می‌زدند و مردی را شیفته کردند امروز پای نعش او دست می‌زنند...»^۶

مخبرالسلطنه بعد از کودتای ۱۲۹۹ مدتی از کار برکنار بود تا این که در کابینه مستوفی‌الممالک مدت کوتاهی وزارت فوائد عامه و تجارت را به عهده گرفت و در مدت عضویت در این کابینه با رضاخان سردار سپه وزیر جنگ از نزدیک آشنا شد. بعد از خلع قاجاریه و آغاز سلطنت رضاشاه نیز، مخبرالسلطنه مجدداً در کابینه مستوفی‌الممالک به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب شد و در اواخر حکومت مستوفی از مقام وزارت مستعفی و به ریاست تشکیلات جدید دیوان تمیز (دیوانعالی کشور) انتخاب گردید.

مستوفی‌الممالک در اوایل خردادماه ۱۳۰۶ استعفا داد و مخبرالسلطنه برخلاف تصور و انتظار خود برای مقام نخست‌وزیری در نظر گرفته شد. یحیی دولت‌آبادی معتقد است که انتخاب مخبرالسلطنه برای نخست‌وزیری، تلقین تیمورتاش و نصرت‌الدوله بوده است که می‌خواستند «نام ریاست وزراء با او باشد و کارش با آنها. چون که هنوز از داشتن نام یک شخص از رجال قدیم بر سر ریاست وزراء بی‌نیاز نمی‌باشند. مخبرالسلطنه هم به هر ملاحظه بوده است این کار را قبول می‌کند، چنان که از خود او شنیدم می‌گفت با اینها قرار داده‌ام دستشان را باز بگذارم...»^۷

خود مخبرالسلطنه درباره چگونگی انتخاب خود به مقام نخست‌وزیری، بعد از اشاره به علل استعفای مستوفی‌الممالک چنین می‌نویسد:

«سعی تیمورتاش در تغییر تصمیم مستوفی مفید نیفتاد. پانزدهم خرداد دیرگاه به منزل من آمد که مستوفی در استعفا مجذوم است، شاه نظرش به توست. اظهار عجز کردم.

۶- خاطرات و خطرات... صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۸

۷- حیات یحیی (خاطرات حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی)... جلد چهارم. صفحه ۳۹۲ -

اصرار کرد که طفره مناسب نیست. من از کماهی جریان‌ات پس از رفتن به تمیز آگاه نبودم. آن شب را مهلت خواستم. صبح دیگر به سعدآباد رفتم. خدمت مستوفی رسیدم و تفصیل را گفتم. فرمودند محال است قبول کنم، از من گذشته است تو باشی بهتر است... در پشت و روی کار غور کردم و با بعضی دوستان شور. غالب را عقیده به مضمون این شعر بود: خلاف رای سلطان رای جستن... خصوصاً با مزاج پهلوی که طبعاً دیکتاتور است، دنده به قضا دادم...»^۸

در سالهای اول نخست‌وزیری مخبرالسلطنه، وزیر مقتدر دربار تیمورتاش عملاً همه کاره بود و به اتفاق دو وزیر مقتدر کابینه، داور وزیر عدلیه و نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه که معروف به «مثلث حاکم» و محرم اسرار یکدیگر بودند در تمام امور کشور دخالت می‌کرد و ریاست دولت مخبرالسلطنه اسم بی‌مسمائی بیش نبود. با وجود این مخبرالسلطنه در خاطرات خود از او بد گوئی نکرده و حتی بعد از مفضوب شدن او می‌نویسد «تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس به آرامی می‌چرخید. در تمام دوره‌ها از خراسان و کیل شد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته شده بود. شاید شاه از بازیگران در دوره تغییرات اساسی نگران است و از بعضی روگردان. خوش نداشت کسی زیاد رشد کند. حتی اگر حکام قبول عامه می‌یافتند به ولایات سرکشی می‌کردند و مدعی را به تهران می‌آوردند...»^۹

بسیاری از اقدامات مهم دوران سلطنت رضاشاه مانند ساختمان راه آهن سرتاسری و تأسیس بانک ملی و تغییر و تحول در نظام قضائی کشور و تعویض لباس و کلاه در زمان نخست‌وزیری طولانی مخبرالسلطنه انجام شد، ولی مخبرالسلطنه شخصاً نقش زیادی در این امور نداشت. شورش عشایر فارس نیز در سال سوم نخست‌وزیری او اتفاق افتاد و نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه ظاهراً به علت دست داشتن در این شورش در برابر چشمان مخبرالسلطنه دستگیر و زندانی شد. بعد از بازداشت نصرت‌الدوله، مخبرالسلطنه خود مدتی عهده‌دار وزارت مالیه شد تا این که تقی‌زاده در رأس این وزارتخانه قرار گرفت و ماجرای لغو امتیاز داری و بحرانی که منجر به انعقاد قرارداد جدید نفت گردید و در شرح حال تقی‌زاده به تفصیل به آن اشاره شده است در دوران وزارت مالیه تقی‌زاده اتفاق

۸- خاطرات و خطرات... صفحه ۳۷۳

۹- خاطرات و خطرات... صفحه ۳۹۷

افتاد.

مخبرالسلطنه چنین وانمود می‌کرد که در مسائل مربوط به سیاست خارجی هیچ دخالتی ندارد، ولی بعضی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس که بعدها منتشر شد مبین تماس مستقیم بعضی از دیپلماتهای خارجی با او در موارد بسیار حساسی است. یکی از اسناد که بخصوص از نظر زمانی اهمیت دارد گزارشی است که «سررابرت هنری کلایو»^{۱۰} وزیر مختار انگلستان در ایران در اوج قدرت تیمورتاش و مداخلات او در امور مربوط به سیاست خارجی به لندن فرستاده است. در این گزارش محرمانه که به تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷ به‌عنوان وزیر خارجه انگلیس فرستاده شده، وزیر مختار انگلیس تفصیل مذاکرات مستر هاوارد دبیر شرقی سفارت را با حاج مخبرالسلطنه هدایت، که بطور خصوصی و در منزل نخست‌وزیر صورت گرفته شرح داده و از آن جمله می‌نویسد:

«دبیر شرقی من (هاوارد) سر صحبت را با گلهای دوستانه از حکومت ایران باز کرده و اظهار داشته بود رویه‌ای که مقامات مسئول دولتی ایران در ماههای اخیر نسبت به انگلستان درپیش گرفته‌اند، بیش از آن اندازه که تصور شود تبعیض‌آمیز است، زیرا همه‌گونه دقت و توجه و سرعت عمل نسبت به مسائلی که مورد علاقه اتحاد جماهیر شوروی است نشان داده می‌شود، درحالی که مسائل مورد علاقه انگلستان مثل این است که جملگی به بونه نسیان و بی‌اعتنائی سپرده شده‌اند. ادامه این رویه منجر به پیدایش این وهم کلی در ذهن مقامات مسئول سفارت انگلیس شده است که دولت ایران تحصیل حسن نیت شورویها را خیلی مهمتر از جلب حسن نیت بریتانیا می‌شمارد. وقتی که ما انگلیسیها عملاً به چشم می‌بینیم که هر وقت یادداشتی محرمانه تسلیم دولت ایران می‌شود، یکی دو روز بعد روزنامه‌های مسکو شروع به تنقید از متن و محتوای آن یادداشت می‌کنند، یا این که به دولت بریتانیا حمله و ایران را تهدید می‌کنند که زیاد با انگلستان گرم نگیرد، آنوقت حدس و گمان ما در این باره به یقین تبدیل می‌شود که ناچار یک شخصی، یک عامل مؤثری در دستگاه دولت هست که مفاد اسناد محرمانه را موبه‌مو در اختیار سفارت شوروی قرار می‌دهد... مستر هاوارد سپس از مخبرالسلطنه سؤال کرده بود که آیا ایشان اطلاع دارند که وزیر مختار بریتانیا در تهران اکنون

متجاوز از ۹ ماه است که افتخار باریابی به حضور اعلیحضرت رضاشاه را پیدا نکرده است؟ با این که وزیر مختار همه وقت آماده است که به حضور معظم له شرفیاب شود. اما وقتی که دیده می شود که خود دربار سلطنتی این شایعات را پخش می کند که انگلیسیها علمای قم را بر ضد دولت تحریک می کنند، آن وقت چگونه می توان این اقدامات را که علناً صورت می گیرد با آن روح همکاری و دوستی که ما از هر جهت حق داریم از اولیای ایران انتظار داشته باشیم تلفیق و سازش داد؟...

نخست وزیر حاضر نشده بود صحت این شکایت را قبول کند و پرسیده بود که دلیل سفارت انگلیس برای طرح این اتهام چیست؟ مستر هاوارد جواب داده بود که برایش یقین حاصل است که تیمورتاش وزیر دربار خودش این حرف را زده و گفته است که انگلیسیها علمای قم را بر ضد دولت ایران تحریک می کنند...»

به دنبال این ملاقات که مخبرالسلطنه جزئیات آن را برای رضاشاه بازگو می کند، تیمورتاش با وزیر مختار انگلیس ملاقات می نماید و با اشاره به مذاکرات هاوارد با رئیس الوزراء می گوید که اعلیحضرت روز ۳۱ دسامبر را برای شرفیابی تعیین فرموده اند. به موجب گزارش محرمانه وزیر مختار انگلیس درباره این ملاقات تیمورتاش لحن گرم و دوستانه ای داشته و به او گفته است «حکومت ایران نمی تواند وجود مقتدرترین و بزرگترین دولت اروپائی را نادیده بگیرد» و تأکید می کند که این عین جمله ایست که تیمورتاش برای تشریح مقام و موقعیت انگلستان به کار برد.

از سال ۱۳۰۹ به بعد با معرفی فروغی به عنوان وزیر خارجه و تقی زاده به عنوان وزیر مالیه کابینه مخبرالسلطنه، از نفوذ تیمورتاش و مداخلات او در کار دولت کاسته شد و فروغی و تقی زاده امور خارجی و مالی کشور را مستقیماً با نظر خود شاه انجام می دادند. با برکناری تیمورتاش، مخبرالسلطنه اختیارات بیشتری در اداره امور به دست آورد، ولی اختیار او محدود به امور چند وزارتخانه مانند معارف و طرق (راه) و پست و تلگراف بود. گاهی هم مطالبی را به صورت «عریضه خصوصی» برای رضاشاه می نوشت که نمونه هائی از آن را هم در «خاطرات و خطرات» خود آورده است. یک نمونه از این نامه ها به عنوان رضاشاه، که تاریخ آن را هم ذکر نکرده به شرح زیر است:

«یک رشته از عرایض مهم چاکر را فقط به حضور مبارک می توانم عرض کنم و آن این است که نه فقط باید توجه دولت به رشته تعلیمات عرفی باشد، بلکه تعلیمات

اخلاقی به همان درجه از اهمیت است. دیانت ستون اخلاق ملت است، دیانت پلیس مخفی است، رابطه معنوی بین افراد قوم است، محرک تعصب حس برادری و یابوری، تسکین خاطر درماندگان و تسلیت بیچارگان. در همه شهرهای اروپا عده نظمی به مراتب بیش از تهران است و امنیت تهران را ندارند. پاریس که به اشتباه معروف به کانون آزادی و مساوات و برادری است شبی نیست که یک دو قتل در آن واقع نشود. مشرق زمین در سایه دیانت که هنوز در توده هست سازش و قناعت و صبر و بردباریش بیشتر است. اسلام خوشبختانه برخلاف سایر ادیان قاعده‌ای که مانع ترقی و تعالی باشد ندارد، نهایت تشویق را در کسب علم و در استفادات مادی از راه تجارت و مضاربه کرده است. در مراحل معاش و زندگی بهترین راه را نموده است. به منع از شرب و قمار و احتکار راه بسیار مفاسد را بسته است، قوم را به کسب و کار تحریص کرده است، از تبذیر و مخارج بیهوده منع کرده و در استفاده از اموال اغنیا و صرف در حاجات عموم تأکید بلیغ نموده، قاعده حلال و حرام اگر استوار باشد صحت عمل و درستی در معاملات بیش از آنچه تصور می‌رود حاصل خواهد شد، بسیار از شکایات که امروز مایه اعتصاب و انقلاب است از بین می‌رود. امر به معروف و نهی از منکر افراد خلق را ناظر در حفظ قانون و اجتناب از خطا کاری ساخته، همه کمک به پیشرفت مقاصد و مصالح جامعه‌اند. در اروپا سعی‌ها کردند قمار و شراب را محدود کنند نتوانستند و مسلمانان به اختیار اجتناب دارند. ملاحظه فرمودند که اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها که در روزهای آشفته صادر فرمودند چه نتایج مطلوب داد. نظام وظیفه دوپست سال است در اروپا معمول شده، در جواب علماء که به قم آمده بودند یک آیه قرآنی کافی بود که ایشان را مجاب کند. لنین در یکی از نطقهای خود می‌گوید تا مشرق زمین علاقه به دیانت دارد مرام ما پیشرفت نمی‌کند. قاعده حلال و حرام بزرگترین سد است در مقابل چپاول. موسولینی برای جلوگیری از هرج و مرج با پاپ صلح کرد و ما بحمدالله به توجه ملوکانه با علمای خود جنگی نداریم. چاکر می‌بینم که این جنگ را می‌خواهند تولید کنند و وظیفه دولتخواهی این بود که به عرض برسانم. دیانت مرامی است که خاصیت طبیعت بشر پیش آورده است، مرامهای امروز خیالات عمر و زید است.

قاجاریه به ترویج اشخاصی نالایق که اراجیف بالای منبر گفتند پایه دیانت را سست کردند، به توجهات ملوکانه انشاءالله بطوری که همه وقت فرموده‌اند مستحکم

خواهد شد... فدوی مهدیقلی»^{۱۱}

نامهٔ مخبرالسلطنه باید مربوط به اواخر دوران صدارت او باشد، زیرا بی‌اعتنائی رضاشاه به مبانی دینی در سال آخر نخست‌وزیری مخبرالسلطنه شروع شد و مقدمات کشف حجاب نیز بعد از برکناری مخبرالسلطنه فراهم آمد. ظاهراً نامه‌های مخبرالسلطنه و معتقدات دینی او هم خوشایند رضاشاه نبوده و به برکناری او کمک کرده است، هرچند خود مخبرالسلطنه به این مطلب اشاره‌ای نمی‌کند و می‌نویسد عدم رضایت رضاشاه از بعضی وزیران او بخصوص تقی‌زاده بود که در بعضی امور چون و چرا می‌کرد. مخبرالسلطنه دربارهٔ چگونگی برکناری خود زیر عنوان «امر به استعفا» چنین می‌نویسد:

« ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ نزدیک غروب شاه مرا خواست. رفتم. از دور فرمودند خبر خوشی برایت ندارم. عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است. اظهار نارضامندی از دو سه نفر از وزراء کردند و فرمودند همه استعفا بدهید... عرض کردم اجازه می‌فرمائید صبح استعفا عرض می‌کنیم. فرمودند همین حالا، تو هم هر کاری بخواهی می‌دهم داخله یا خارجه. عرض کردم هیچ کاری نمی‌خواهم استدعائی ندارم مگر اجازه گاهی شرفیابی...»

مخبرالسلطنه سپس به شرح احوال خود پرداخته و می‌نویسد «از ۱۳۱۲ قمری که وارد خلوت ناصرالدین‌شاه شدم، تا ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ شمسی با خدمات قبلی در دارالفنون ۵۳ سال مشغول خدمات مملکت بودم ولی سابقهٔ خدمت قانونی طبق مقررات این دوره نداشتم یا به واسطهٔ غفلت تدارک نشده بود. مشاغل من در این دوره وزارت بود و ایالت که به حساب رتبه نمی‌آمد... داور را (که در کابینهٔ بعد وزیر مالیه شده بود) خواستم و گفتم رفیق ممر معاش من لنگ است. چهار هزار تومان هم قرض دارم... صورتی از خدمات خودم نزد رئیس‌الوزراء فرستادم. فروغی از اول همراه بود. در ریاست مدرسهٔ علمیهٔ من سمت معلمی داشت. همان صورت را داور مصدر قرار داده بر پایهٔ حقوق تمیز ماهی ۳۹۸ تومان تقاعد از برای من در مجلس تصویب شد...»^{۱۲}

دربارهٔ احوالات مخبرالسلطنه در دوران زمامداری و برکناری «بلوشر» سفیر وقت آلمان در ایران، که به واسطهٔ آشنائی مخبرالسلطنه به زبان آلمانی خیلی به او نزدیک

۱۱- خاطرات و خطرات... صفحه ۳۸۰

۱۲- خاطرات و خطرات... صفحات ۴۰۱ و ۴۰۲

بوده، چنین می‌نویسد:

«در مشرق زمین کناره‌گیری از کار برای رئیس‌الوزراء و پناه بردن به زندگی خصوصی اقلأ به همان درجه خطرناک است که برای وزرای کاردان مقتدر. اما مخبرالسلطنه برای شاه مملکت مشاوری صدیق و خدمتگزاری باوفا بود و چنان خود را در پس شاه پنهان می‌داشت که از وی به هیچ وجه نگرانی به خود راه نمی‌داد. یک‌بار با طنزی که متوجه شخص خود او بود به من چنین گفت: «شاه هیچ رئیس‌الوزرائی پیدا نمی‌کند که بهتر از من باشد، چون احدی پیدا نمی‌شود که کمتر از من کار کند!». در عمل نیز کسی متعرض او نشد و وی چون حکیمی روشن‌دل که نشیبهای سیاست روز را به فرازهای زندگی معنوی تبدیل کند، به زندگی شخصی و خصوصی پناه برد.

پس از کناره‌گیری در ده دروس که در دامنه کوههای البرز قرار دارد و منطقه‌ای بسیار زیباست به دیدنش رفتم و او را در باغش که به سبک ایرانی آراسته شده بود، بین بوته‌های گل سرخ و جوی آبی که زمزمه می‌کرد بر فرشی زیر درختان چنار نشسته دیدم. سرگرم تالیف کتابی بود درباره موسیقی ایرانی و برایم تعریف کرد که گام موسیقی ایرانی دارای هفده پرده است که طبیعی است، اما موسیقی اروپائی به دوازده پرده اکتفا کرده است... وی با یک موسیقی‌شناس ایرانی که حافظه خارق‌العاده‌ای داشت و در حدود هشتصد لحن از الحان موسیقی ایرانی را از بر بود همکاری می‌کرد. مخبرالسلطنه از این شخص می‌خواست که الحان را در حضورش بنوازد و آنگاه وی نت‌ها را ثبت می‌کرد...»^{۱۳}

مخبرالسلطنه هدایت پس از کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری دیگر مصدر کاری نشد و در شهریور ماه سال ۱۳۳۴ در سن ۹۴ سالگی درگذشت. خاطرات او که تحت عنوان «خاطرات و خطرات» بارها چاپ و تجدید چاپ شده حوادث دوران زندگی طولانی او را تا سالهای آخر عمر دربر می‌گیرد. لحن نوشته‌های او در اواخر عمر حاکی از یأس و دلشکستگی است. این هم نمونه‌ای از آخرین صفحات کتاب او:

«ما زندگی‌ای داشتیم ساده، آرام، بی‌دغدغه، خالی از بغض و تکلفات مزاحم. یک اطاق برای زندگی کافی بود. در آن زیست می‌کردیم، می‌خوابیدیم، غذا می‌خوردیم. امروز اطاق خواب معطل، اطاق ناهارخوری معطل، بساط تغذیه، اطاق دفتر

اطلاق سالن حتی اطاق قمار لازم شده است و برای تدارک آن به همین نسبت به حرص و دزدی افزوده... همه این تکلفات زندگی را دشوار کرده است، رشک و حسادت را بسیار و تلاش روزی را مشکل...

طمطراقی اگر بود، در منازل مستور بود. امروز در سینما، هتلها، رستورانها، قهوه‌خانه‌ها و شیرینی‌فروشیها مکشوف و برملاست. همه سبب رشک، حسد، رقابت و بدتر از همه تخریب زندگی خانواده و ترویج فحشا...

تا سی چهل سال قبل به اصطلاح دمکرات نبودیم، اما زندگی دمکرات داشتیم. اعیان و اشراف در مساجد، در روضه‌خوانیها با عامه اصطکاک داشتند، دستگیری می‌کردند، خرجها می‌دادند، درب خانه‌ها باز بود و سفره‌ها پهن... حالا به تقلید تمدن بولواری و تقن در بیعاری رشته زندگی ساده خودمان از دستمان رفت و پا به دایره تجدد گذاشتیم. آن دمکراسی حقیقی فراموش شد، فساد اخلاق بالا گرفت، درب خانه‌ها بسته شد، علاقه‌ها گسسته و شکایات پیوسته. روز بروز بر تکلفات زندگی افزود و از تعیشتات عمومی کاست. بین طبقات افتراق افتاد و از هر طرف تزریق نفاق شد... حکایت ما حکایت آن مکتبدار شد که شاگردان روی مواعده گفتند جناب میرزا خدا بد ندهد مگر کسالت دارید؟ امر بر جناب میرزا مشتبه شد، برخاست و از پی معالجه رفت. مرض را در ذهن ما تزریق کردند و مشتبه شده‌ایم. تا رفع اشتباه نکنیم صحت نخواهیم یافت...»^{۱۴}

این غزل هم که در پایان کتابش آورده از خود او و زبان حال اوست:

محرمی گرز هواخواهی میهن دم زد	دست غیر آمد و بر سینه آن محترم زد
شیوه رند سیاسی چه بود در مسلک	شیوه آنست که باید همه را برهم زد
رهزنی شیوه ابلیس بد از روز الست	مار خوش نقش برانگیخت ره آدم زد
بر زبان لاف هواخواهی آسایش خلق	تیشه بر ریشه آسایشمان محکم زد
نقش انگشتریت فتنه و ظلم و آشوب	نتوان لاف سلیمانی از این خاتم زد
خرمن عاشق و معشوق به یکباره بسوخت	اندرین آتش بیداد که بر عالم زد
مهدیا آن بت عیار به صد شیوه و ناز	رهزنی بود زبردست و رهنم کم زد

* * *

چهارمین نخست‌وزیر دوران سلطنت رضاشاه، که در آذرماه سال ۱۳۱۴، پس از مفضوب شدن فروغی به این سمت منصوب شد محمود جم بود که در کابینه مستعفی فروغی سمت وزارت داخله را برعهده داشت. جم تا آبان‌ماه سال ۱۳۱۸ قریب چهار سال نخست‌وزیر بود و بعد از استعفا از این مقام نیز به وزارت دربار رضاشاه انتخاب گردید.

محمود جم که تا اواخر دوره قاجاریه مدیرالملک لقب داشت در سال ۱۲۵۸ هجری شمسی در تبریز متولد شد. والدین او از کرمان به تبریز مهاجرت کرده بودند، ولی جم خودش را آذربایجانی می‌دانست، چون در تبریز متولد شده و تحصیلات خود را در آنجا به انجام رساند. جم پس از انجام تحصیلات در مدرسه میسیونرهای مذهبی در تبریز، که ضمن آن زبان فرانسه را هم به‌خوبی فراگرفت، در داروخانه‌ای که از طرف دربار ولیعهد در تبریز دایر شده بود مشغول کار شد و با اندوخته‌ای که از این راه جمع کرده بود به اروپا رفت. پس از مراجعت به ایران در سفارت فرانسه به سمت مترجمی استخدام شد و عملاً منشی و رابط سفارت با مقامات دولتی ایران بود و از این طریق با اشخاص و مقامات ذی‌نفوذ آشنا شد. در همین دوران با خانواده میرزا عباسقلی نواب منشی سفارت انگلیسی وصلت کرد و به‌دنبال آن به لقب «مدیرالملک» ملقب شد.

محمود جم بعد از این که وضع خانوادگی و ارتباطات خود را محکم کرد از سفارت فرانسه استعفا داد و به استخدام وزارت مالیه درآمد. اولین پست دولتی او ریاست اداره کل غله و انبارهای دولتی بود. بعد از مدتی انجام وظیفه در این کار، به سمت خزانه‌دار کل منصوب شد و در زمان تصدی این مقام بود که کودتای ۱۲۹۹ به‌وقوع پیوست.

محمود جم که در آن زمان به همان لقب «مدیرالملک» شهرت داشت، از اولین کسانی بود که پس از کودتا به سراغ رضاخان سردار سپه و سیدضیاءالدین نخست‌وزیر کودتا رفت و آمادگی خود را برای هر نوع خدمت و همکاری اعلام داشت. البته در خزانه پولی نبود، ولی همین ژست و گذاشتن کلید خزانه در اختیار دولت کودتا - و شاید هم حسن نیت و سفارش سفارت فخیمه، موجب شد که سیدضیاءالدین در اولین کابینه بعد از کودتا او را به سمت وزیر خارجه تعیین نماید. محمود جم دو ماه بعد در ترمیم کابینه سیدضیاءالدین به سمت وزیر مالیه معرفی شد، ولی با سقوط دولت کودتا از

این سمت برکنار شد و در کابینه بعدی که به ریاست قوام‌السلطنه تشکیل شد، دکتر مصدق به جای او به وزارت مالیه تعیین گردید.

در بهمن‌ماه سال ۱۳۰۰ محمود جم در کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله به وزارت مالیه برگشت، ولی پنج ماه بعد با سقوط کابینه مشیرالدوله و زمامداری مجدد قوام‌السلطنه از این کار برکنار شد. محمود جم در این مدت روابط نزدیک و صمیمانه‌ای با سردار سپه رضاخان برقرار کرد و بعد از برکناری از وزارت هم این رابطه را حفظ نمود تا این که در اولین کابینه رضاخان مجدداً به سمت وزیر مالیه تعیین و معرفی شد. در سومین کابینه رضاخان که در شهریور ماه ۱۳۰۳ تشکیل شد فروغی به جای محمود جم به وزارت مالیه معرفی گردید و جم معاون رئیس‌الوزراء شد. جم این سمت را تا خلع قاجاریه و تشکیل دولت فروغی هم به‌عهده داشت، تا این که در حکومت مستوفی‌الممالک والی کرمان، و سپس والی خراسان شد. آخرین سمت او قبل از احراز مقام نخست‌وزیری، وزارت داخله در دومین دوره نخست‌وزیری فروغی بود.

علت انتخاب محمود جم برای تصدی مقام نخست‌وزیری از طرف رضاشاه، علاوه بر اطاعت محض او از شاه، نقشی بود که در مقام وزارت داخله در تعقیب مسببین وقایع مشهد (قیام گوهرشاد) ایفا کرد. مفضوب شدن فروغی هم نتیجه این ماجرا و وساطت او از محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان‌قدس رضوی بود. خبر استعفای فروغی از ریاست دولت روز دهم آذر به این مضمون در روزنامه‌ها انتشار یافت که «فروغی رئیس‌الوزراء به‌واسطه علت مزاج استعفای خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی تقدیم داشت» و روز یازدهم آذر نیز خبر انتصاب جم به مقام نخست‌وزیری به همین سادگی در جراید انتشار یافت که «حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی آقای محمود جم به ریاست وزراء انتخاب گردیدند. سمت وزارت داخله نیز با خود ایشان خواهد بود...»

محمود جم، حسب‌الامر، تمام وزیران کابینه مستعفی را در مقامات خود ابقا نمود، زیرا رضاشاه می‌خواست چنین وانمود کند که فروغی واقعاً به‌واسطه «علت مزاج!» از کار کناره‌گیری کرده و قصد تغییر دولت در میان نبوده است. با وجود این یک ماه از تشکیل کابینه جدید نگذشته بود که یکی از وزیران (علی منصور وزیر راه) به اتهام سوء استفاده برکنار و تحت تعقیب قرار گرفت و چند وزیر دیگر کابینه نیز به‌تدریج تغییر یافتند. در این تغییرات عنایت‌الله سمیعی به جای باقر کاظمی به وزارت

خارجه و دکتر متین‌دفتری به جای محسن صدر (صدرالاشراف) به وزارت عدلیه و سرلشگر امیرفضلی به جای سرلشگر احمد نخجوان به کفالت وزارت جنگ منصوب شدند.

از مهمترین وقایع اوایل دوران نخست‌وزیری محمود جم کشف حجاب بود که مخبرالسلطنه هدایت تحت عنوان «رفع حجب یا حجاب - سوقات آنکارا» شرح انتقاد آمیزی بر آن نوشته و بعد از مقدمه‌ای درباره این که رضاشاه بعد از سفر ترکیه و تلقینات آتاتورک به فکر این کار افتاد می‌نویسد «کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و برداشتن چادر عفت را... پلیس دستور یافت روسری را از سر زنها بکشد. روسری‌ها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب. مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت و بسیار زنها را شنیدم که از خانه بیرون نیامدند. امر شد مبرزین محل مجالس ترتیب بدهند و زن و مرد محل را دعوت کنند که اختلاط عادی شود. وثوق‌الدوله از پیش قدمها بود. در کافه بلدیة شب‌نشینی مرتب شد، من هم دعوت داشتم. نوشتم خانمی مجلس آرا ندارم و تنها آمدن خلاف نزاکت است...». مخبرالسلطنه در جای دیگر به عواقب کار و زیاده‌روی بعضی زنان در استفاده از آزادیهای تازه اشاره کرده و می‌نویسد «عقد صورت را به زیر پستان و روی ناف رساندند، کفین را به بالای بازو و زیر بغل و ساق پا را تا کفل... جای شکرش باقی است که سرناپا برهنه در کوچه آمدن را در پاریس و برلن پلیس منع کرده بود، والا در حرارت تقلید بانوان ما مستعد تقلید بودند و آنچه در پرده داشتند می‌نمودند، گرچه با این لباسهای تنگ اینک هم پیدا است...»^{۱۵}

از وقایع مهم دیگر دوران نخست‌وزیری محمود جم قتل مدرس و نصرت‌الدوله فیروز در زندان و خودکشی علی‌اکبر داور وزیر مالیه دولت جم بود که تفصیل آن در شرح حال خود آنها آمده است. در روابط خارجی ایران نیز چند واقعه مهم در دوران صدارت جم روی داد که مهمترین آنها قطع روابط سیاسی ایران و آمریکا به علت توهین پلیس آمریکا به وزیر مختار ایران، قطع روابط سیاسی ایران و فرانسه به علت درج مطالب اهانت آمیز نسبت به رضاشاه در مطبوعات فرانسه و انعقاد پیمان اتحاد بین ایران و ترکیه و عراق و افغانستان، معروف به پیمان سعدآباد بود.

جم در تهیه مقدمات عقد و عروسی ولیعهد با فوزیه خواهر ملک‌فاروق پادشاه

مصر نیز نقش مهمی بازی کرد و متعاقب آن رضاشاه پسر او فریدون جم را به دامادی خود برگزید. البته ازدواج شمس پهلوی دختر ارشد رضاشاه با فریدون جم بعد از مرگ رضاشاه به جدائی انجامید.

محمود جم با وجود نزدیکی به رضاشاه و جلب اعتماد او، و با وجود این که می کوشید اوامر رضاشاه را در اسرع وقت و موئمو به موقع اجرا بگذارد، از او وحشت داشت. برای پی بردن به روحیه او نقل جمله‌ای از ابتهاج کافی است که می گوید: «مرحوم محمود جم وقتی نخست وزیر بود برایم تعریف کرد که در شرفیابی به حضور رضاشاه آنقدر از ترس عرق می کند که وقتی به خانه می رسد مقداری جوش شیرین می خورد و می خوابد تا آرام شود!...»»

محمود جم همان طور که بی مقدمه نخست وزیر شده بود، بی مقدمه هم از کار برکنار شد. روز سوم آبان ماه سال ۱۳۱۸ رضاشاه بعد از ایراد نطق افتتاحیه مجلس دوازدهم، که ضمن آن به بیطرفی ایران در جنگ اشاره شده بود، در تالار آئینه مجلس شورایملی دکتر متین دفتری وزیر عدلیه کابینه جم را مخاطب قرار داده و گفت شما دولت را تشکیل بدهید و بلافاصله خطاب به محمود جم که حاج و واج مانده بود گفت شما هم بیائید در دربار با خود من کار کنید. جم و متین دفتری بعد از ظهر همان روز به دربار رفتند و رضاشاه ضمن پذیرفتن متین دفتری برای مذاکره درباره هیئت دولت جدید به وسیله شکوه رئیس دفتر خود به جم پیغام داد که «آقای وزیر دربار مشغول کار جدیدشان بشوند...»

محمود جم تا پایان سلطنت رضاشاه وزیر دربار او بود و در جریان وقایع شهریور ۱۳۲۰ نیز سرپرستی امور خانواده سلطنتی را در اصفهان به عهده داشت. جم پس از استعفای رضاشاه، شاه مستعفی و خانواده او را از اصفهان تا بندرعباس بدرقه کرد و پسرش فریدون جم نیز همراه همسرش شمس پهلوی تا تبعیدگاه رضاشاه در جزیره موریس در کنار او بود.

بعد از مراجعت جم به تهران، فروغی او را از وزارت دربار معاف کرد و به ملاحظه سوابقی که در جریان عروسی ولیعهد با فوزیه با دربار مصر پیدا کرده بود وی را به سمت سفیر ایران در مصر تعیین نمود. محمود جم قریب پنج سال سفیر ایران در

قاهره بود تا این که در ماجرای سفر قهرآمیز فوزیه به مصر و تقاضای طلاق او به تهران فراخوانده شد و دکتر قاسم غنی به جای وی اعزام گردید. محمود جم در آخرین کابینه قوام که در شهریور ماه ۱۳۲۶ تشکیل گردید به وزارت جنگ منصوب شد و بعد از آن مدتی وزیر دربار و سپس استاندار آذربایجان و سرانجام سفیر ایران در ایتالیا بود. محمود جم پس از مراجعت به ایران به سناتوری منصوب شد و تا زمان مرگش در حدود نود سالگی در این مقام باقی ماند.

* * *

همانطور که قبلاً اشاره شد احمد متین‌دفتری وزیر دادگستری دولت جم، در مراسم افتتاح آخرین مجلس رضاشاهی برخلاف تصور و انتظار همگان به نخست‌وزیری منصوب شد. انتخاب متین‌دفتری برای مقام نخست‌وزیری در آن زمان این‌طور تعبیر شد که چون متین‌دفتری مدتی منشی سفارت آلمان بوده و با آلمانیها روابط نزدیکی داشت، برای ایجاد روابط نزدیکتر با آلمان هیتلری به این مقام منصوب شده است. در آن موقع جنگ دوم جهانی تازه آغاز شده بود و نیروهای آلمان هیتلری برق‌آسا در تمام جبهه‌ها پیشروی می‌کردند. روابط ایران و آلمان از آغاز زمامداری هیتلر در حال گسترش بود و بسیاری از پروژه‌های عمرانی و صنعتی در ایران به وسیله مهندسين و کارشناسان آلمانی اجرا می‌شد. رضاشاه به علت بغضی که از انگلیسیها و روسها داشت به آلمانیها متمایل شده بود و بعد از انعقاد پیمان دوستی و اتحاد بین هیتلر و استالین و تقسیم لهستان بین آلمان و شوروی نیز، برای جلوگیری از یک سازش پنهانی بین آنها درباره ایران بیشتر به آلمان نزدیک شد.^{۱۷}

متین‌دفتری در تشریح دلایل انتخاب خود به مقام نخست‌وزیری تلویحاً این موضوع را تأیید کرده و می‌گوید «من شخصاً هیچ اقدامی برای احراز این مقام نکرده بودم. اصولاً در آن زمان این‌گونه تشبث‌ها مجاز و معمول نبود. نه دستجات پارلمانی وجود داشت نه احزاب سیاسی. تصمیم‌گیرنده شخص شاه بود و برای خود محاسباتی داشت و آن محاسبات بر مبنای اصولی بود که شاه تدریجاً آنها را در نظر می‌گرفت. در

۱۷- اسنادی که بعد از جنگ دوم جهانی انتشار یافت این نگرانی رضاشاه را توجیه می‌نماید. استالین شرط همکاری با هیتلر را در اروپا آزاد گذاشتن شوروی در پیشروی به طرف خلیج فارس و تسلط بر ایران قرار داده بود.

کابینه جم افرادی چون علی منصور و علی اصغر حکمت نسبت به من حق تقدم داشتند و سابقه وزارت آنها طولانی تر از سابقه وزارت من بود. در هر حال چند مورد از این که من به نخست وزیري رسیدم عرض می کنم:

یک شب در هیئت وزیران که من هنوز وزیر دادگستری بودم و تازه جنگ جهانی دوم شروع شده بود شاه یک مسئله مهم بین المللی را برای یک اقدامی که در نظر داشت طرح کرد و عاقبت به همه امر فرمود هر یک مقاله ای در این موضوع بنویسند و به وسیله رئیس دفتر مخصوص هر چه زودتر به عرض برسانند. عیناً مثل یک امتحان کتبی که معلم به شاگردان خود می دهد. روزی که من مقاله خودم را تسلیم کردم مرحوم شکوه (رئیس دفتر رضاشاه) اظهار داشت شاه فرموده اند برای بهترین مقاله جایزه در نظر گرفته اند. از جایزه خبری نشد و شاه هم راجع به آن موضوع دیگر چیزی نگفت. بعدها شنیدم که مقاله من فوق العاده مورد پسند واقع شده و حدس می زنم مقاله من در تصمیم شاه که مقام ریاست دولت را به من واگذار کرد بسیار موثر بوده است و یا لاقلاً یکی از عوامل آن بوده است. موضوع دیگر مأموریت اینجانب به مصر برای مواصلت دو خانواده سلطنتی بود. در این سفر با وجود این که حاج محتشم السلطنه اسفندیاری همراه ما بود و در حقیقت شیخ الرئیس بود ولی عملاً کارها و ترتیبات کار را من می دادم و اسفندیاری وزن شعر بود. اقدامات من توسط میهمانان مصری به شاه گزارش شده بود و این هم در آن اقدام شاه تأثیر داشت. توجه شاه در هیئت وزیران به من بیش از سایر وزراء بود و غالباً در مسائلی که در هیئت دولت به بن بست برمی خوردیم، شاه می گفت یکی دو روز باید به وزیر دادگستری مهلت داد تا راه حلی پیدا کند. شاه غالباً در مسائل مختلف از نظر قانونی با من مشورت می کرد. در حقیقت من مشاور حقوقی شاه بودم و چون به طرز فکر او آشنا بودم مطالب را طوری عنوان کردم که مورد پسند او واقع شود.

یک فرض دیگر هم برای نخست وزیري من وجود داشت و آن این بود که تحصیلات من در مدرسه ایران و آلمان انجام گرفته بود و گذشته از تسلط به زبان آلمانی مدتی هم در سفارت آلمان مستشار بودم. شاه در آن ایام آلمان را برنده جنگ می دانست و شاید این موضوع هم در تصمیم رضاشاه بی تأثیر نبوده است...»^{۱۸}

۱۸- خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین دفتری) - تألیف دکتر باقر عاقلی.